

سخن سردبیر

همه‌ساله روز ۱۸ اسفند یادآور فقدان پُر درد و دریغ یکی از سرشناسان عرصه ایران‌شناسی و شیفتگان تاریخ و فرهنگ دیرپای ایران، ایرج افشار، است. یادکرد این بزرگمرد ایران‌دوست عموماً با اشاراتی به همکاری‌های وی با ایران‌دوست نامور دیگری همراه است، و او کسی جز احسان یارشاطر نیست: چهره کم‌نظیری که نزدیک به هفت‌سال و هفت‌ماه پس از دوست دیرین خود در یازدهمین روز از شهریور امسال (۱۳۹۷) به او پیوست. احسان پنج‌سال و شش‌ماه و چهار روز زودتر از ایرج به دنیا آمد و هفت‌سال و شش‌ماه و بیست‌و‌چهار روز دیرتر از او از دنیا رفت. یکی اسفند را و دیگری شهریور را به ماهی ضایعه‌بار برای تاریخ، فرهنگ و ادب ایران تبدیل کرد؛ و اگر گفته شود آن دو بی‌جان‌ترین رفتند مبالغه‌ای نشده است. پس جا دارد که این شماره از آینه میراث را به نام و به احترام این دو خدمتگزار راستین ایران آغاز کنیم: دو شخصیتی که همه دل‌سوزان تاریخ و فرهنگ ایران زمین مدیون آنها هستند.

سابقه همکاری این دو یار جانی به اوایل دهه ۳۰ باز می‌گردد، زمانی که یارشاطر بنگاه ترجمه و نشر کتاب و متعاقب آن «انجمن کتاب» و مجله «راهنمای کتاب» را دائر کرد و در تمشیت امور آنها سال‌های سال از تخصص، توان مدیریت و پاکبازی افشار بهره‌مند گردید. همکاری بی‌ریب و ریا و خالصانه آنها به دانشنامه ایرانیکا و تاریخ ادبیات فارسی هم، که هر دو زیر نظر و به سر ویراستاری یارشاطر تولید می‌شد، تا پایان حیات افشار (اسفند ۱۳۸۹) ادامه یافت. افشار نه فقط مقالاتی برای ایرانیکا نوشت، بلکه فصل‌های ۱۵ (نسخه‌های خطی در عرصه‌های زبان فارسی)، ۱۶ (چاپ و نشر) و ۱۷ (کتاب و کتابداری)

از جلد اول تاریخ ادبیات فارسی نیز به قلم و حاصل تحقیقات چندین ده‌ساله او در حوزه کتاب‌شناسی و کتاب‌خوانی است. عمر افشار امان نداد و آلا چه مقالات ارزنده‌ای که برای این دو طرح سنگین و بی‌نظیر، که اسنادی است از نقش ایران در خلق و تداوم فرهنگ و ادب جهانی، نمی‌نوشت. درگذشت استاد افشار مصادف شد با زمان نشر جلد دهم (تاریخ‌نگاری) از تاریخ ادبیات فارسی؛ یارشاطر از سر احترام و قدرشناسی، این جلد را با نام و بزرگداشت خاطره او مُصدّر کرد.

افشار و یارشاطر محتملاً اختلاف‌هایی از لحاظ خلق و خو با هم داشته‌اند، اما آنچه باعث دوستی و همکاری پایدار آنها شد چند عامل یا وجه مشترک بود که شاید مهم‌ترین آنها عشقشان به کتاب و نشر کتاب و فرهنگ کتاب‌خوانی بود. آنها نیک دریافته بودند که تا مردم از آنچه در دنیای معاصرشان می‌گذرد و از آنچه بر سر گذشتگان آنها رفته، آگاه نشوند و از چارچوب بسته و تنگ ذهنیات خود بیرون نیایند، امیدی به اصلاح امور آنها نیست. با خواندن نوشته‌های سودمند و نو، افق دیدها باز می‌شود، انسان از آفات تک‌بعدی و تیره‌اندیشی نجات، و فرصت انتخاب پیدا می‌کند. کوشش افشار و یارشاطر به این بود که هم کتاب‌های ارزشمند چاپ کنند و هم خواندنی‌های خوب و مفید را به مردم بشناسانند. عامل دوم این‌که هر دو به ایران تقریباً فراموش‌شده باستان سخت عشق می‌ورزیدند. آنها دریافته بودند که فرهنگ و ادب غنی و افتخارآمیز ایران چهارده پانزده قرن اخیر نمی‌تواند بدون زمینه و پشتوانه چندین صدسال فرهنگ و ادب ریشه‌دار و سرشار پیش از آن باشد. آنها شاهد بودند که غریبان سال‌ها پیش‌تر متذکر این واقعیت شده و به‌کندوکاو در آثار مکتوب و منقوش آن سده‌ها پرداخته‌اند. احساس غروری که میراث کشف‌شده از آن دوران‌های دور در جان و دل آنها پدید آورده بود، انگیزه‌ای شد تا خود دست‌به‌کار شوند و ناشناخته‌های دیگری را از ایران کهن شناسایی کنند و، در کنار آن، آنچه را که خاورشناسان از دستاوردهای چند امپراتوری ایران باستان کشف کرده‌اند به هم‌میهنان خود معرفی کنند.

عامل یا وجه مشترک سوم آن‌که، این هر دو محقق خستگی‌ناپذیر بی‌مزد و منت‌کار می‌کردند. علم را وسیله مال‌اندوزی قرار نداده بودند. برای طرح‌های مهمی که به اجرا درمی‌آوردند، کیسه ندوخته بودند. معروف است که بعضی پول‌دار که شدند بیمارستان می‌سازند، ولی بعضی دیگر بیمارستان که ساختند پول‌دار می‌شوند. یارشاطر بابت آنچه

بیشتر ساعات شبانه‌روزِ عمرِ خود را به پای آن صرف می‌کرد، دیناری پول نمی‌گرفت؛ در نهایتِ صرفه‌جویی هم زندگی می‌کرد هم طرح‌های متعدد علمی - فرهنگی خود را می‌گرداند. حقوقی را که از دانشگاه کلمبیا می‌گرفت برای امرار معاش خود بسنده می‌دانست. او و همسرش حتی دار و ندارِ خود را وقف هزینه‌های نسبتاً سنگین ایرانی‌کا کردند. قرائن نشان می‌دهد که افشار نیز بابت بسیاری از خدمات علمی-فرهنگی که انجام می‌داد دست‌مزدی طلب نمی‌کرد؛ سهل است، در مواردی حتی هزینه چاپ عکسی پاره‌ای از متون قدیم و کتاب‌های دیگر را از جیب خود می‌پرداخت.

عامل چهارم استعداد و قدرت استثنایی احسان و ایرج در مدیریت علمی بود. عالم بودن دیگر است و مدیر علمی بودن دیگر. افراد زیادی را می‌بینیم که بسیار می‌دانند و بس؛ فراوان افرادی را هم می‌شناسیم که در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی مدیران توانا، موفق و پول‌سازهای قابل‌هستند. مع‌ذلک، شمار «مدیران علمی» معدود است. به‌علاوه، تفاوت میان مدیر یک کارخانه و مدیر یک دانشگاه یا بنیاد پژوهشی چندان است که یکی از آنها نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد. بسیاری از مراکز علمی در ایران به دست افرادی اداره می‌شود که، به‌فرض این‌که دانشمند هم باشند - که اغلب نیستند -، از چم‌وخم مدیریت آن بی‌خبرند. برخورداری از دانش کافی درباره‌ی حوزه‌ای که شخص در آن ریاست می‌کند، شرط لازم هست ولی کافی نیست، چنان‌که صرفاً داشتن تخصص در فلان رشته مهندسی پروانه شایستگی برای مدیریت یک واحد بزرگ صنعتی به‌دست کسی نمی‌دهد و نباید بدهد. یارشاطر و یارِ یارشاطر هر دو هم باسواد هم مدیران علمی توانمندی بودند که زبان یکدیگر را خوب می‌فهمیدند؛ و به همین سبب نیز بود که توانستند چندین دهه با هم کار کنند و ایران را به ایرانی و غیرایرانی بیشتر و بهتر بشناسانند. یکی از دربايست‌های گزيرناپذيرِ مديرِ موفقِ استعداد او در شناسایی همکاران شایسته و طردِ مدعیان خودبینی است که بی‌اعتنا به نارسایی‌های ذاتی و اکتسابی خود خواستار جایگاه‌هایی هستند که جایشان نیست. چنین افراد بی‌آزم زمانی هم که به مسندهایی که حقشان نیست دست می‌یابند، همکاران خیره و «کاربلد» اطراف خود را طرد می‌کنند. مدیران «نابلد» طالب همکاران نابلدتر از خود هستند (از آب خرد ماهی خرد زاید). یارشاطر و افشار گوهریانی بودند که سره را از ناسره

نیک تشخیص می‌دادند؛ اگر هم گاه به همکاری افراد متوسط و نه‌چندان دلخواه تن در می‌دادند، از سرِ ناچاری بود. افزون بر این‌ها، ایشان هر دو قدر و حقِ پیش‌کسوت‌های بالاتر از خود را به‌جای می‌آوردند و به تقدّم فضل آنان فروتنانه معترف بودند.

یارشاطر، چه در ایران چه در بیرون از ایران، کوشید تا قدرِ مقدور گروهی از بهترین‌ها را به همکاری بخواند. انتخاب افشار به‌عنوان یکی از اولین همکاران او خود بهترین گواه بر شّم استعدادشناسی او بود. بی‌سببی نیست که از پی درگذشت افشار، در مصاحبه‌ای در یغاکویان چنین گفت: «دوستی و همکاری من با دوست یگانه‌ام، ایرج افشار، به‌بنگه ترجمه برمی‌گردد. حضور ایرج افشار دنیای آدم را پُر می‌کرد. بعد از او من حسّ می‌کنم در ایران به کسی نزدیک نیستم» (احسان یارشاطر در مصاحبه با ماندانا زندیان، ص ۱۴۹، ۱۵۰). تقدیر یارشاطر از دوست سالیان سالش به این یک مورد محدود نمی‌شود. اظهارات ستایش‌آمیز دیگری نیز دارد که همه حاکی از دو واقعیت است: یکی کمالات و فضائل استثنایی افشار، و دیگری درجه‌گوه‌شناسی و مراتب‌قدردانی و حق‌شناسی یارشاطر. وی در جایی دیگر از همان مصاحبه می‌گوید: «یکی از شانس‌های بزرگ زندگی من کار کردن با بهترین متخصصین هر رشته بود. نمونه درخشانش ایرج افشار است که هیچ‌حُسنی نبود که نداشته باشد» (همان، ص ۱۲۰). «افشار هم باسواد بود هم تجربه داشت» (همان، ص ۱۳۰). «مجلّه راهنمای کتاب به‌زودی بسیار موفق [شد] و شهرت گرفت تا جایی که خرج خود را به‌واسطهٔ مشترکینش درمی‌آورد، و این را بیشتر مدیون سردبیر آن، ایرج افشار، بود. افشار... خیلی دقیق و خوش‌قول بود» (همان، ص ۳۴۷).

این هر دو یار فرهنگی شهرتِ زیاد یافتند ولی شهرت‌طلب نبودند. دقیق و سخت‌گیر بودند اما بدمنصب نبودند. بحق نامور شدند، گرچه جویای نام و مقام نبودند. کارهای بزرگ کردند، اما اهل بزرگ‌نمایی نبودند. برای کسانی که راه دانش‌آموزی و نه زراندوزی را برگزیده، و قصدِ واقعی آنها از پژوهش دستیابی به حقایق و نشر آن است، افشار و یارشاطر بی‌گمان دو الگوی برترند. فکر و ذکر آنها از زمانی که خود را شناختند تا لحظه‌ای که دم از سخن فرو بستند، روشنگری دربارهٔ تاریخ، زبان، ادب و فرهنگ ایران و عظمت این سرزمین کهنسال بود. روان هر دو شاد و راه و رسمشان پایدار باد.

م. ک.